

بررسی ویژگی‌های محتوایی رمانتیسم در شعر هوشنگ ابتهاج

محمد امین محمدپور* - علی اصغر باباصفری**

چکیده

ادب فارسی ایران در اوایل قرن بیستم به رمانتیسم روی می‌آورد. این امر از رمانتیک‌های فرانسوی و مساعد بودن فضای فکری و اجتماعی ایران که برای رشد چنین روحیاتی آماده بوده متأثر است و می‌توان آن را در مجموعه اشعار نیما و پیروان او و دسته‌ای از شاعران سنت‌گرا مشاهده کرد. هوشنگ ابتهاج از شاعران توانایی معاصر است که غالب اشعار او از اصول حاکم بر مکتب رمانتیسم پیروی می‌کند. در این مقاله با شیوه توصیفی و تحلیل محتوا به بررسی رمانتیسم در شعر او خواهیم پرداخت. وی در حوزه رمانتیسم فردگرا از «من» وجودی خویش سخن می‌گوید و در رمانتیسم جامعه‌گرا، سخن «من» را در قالب «ما» ریخته و از جامعه می‌سراید. مهم‌ترین زمینه‌های اندیشه‌های رمانتیکی در شعر ابتهاج عبارت‌اند از: عشق، غم و اندوه، یادکرد مرگ، حدیث نفس، وطن، طبیعت‌گرایی، امید، آرمان‌گرایی.

کلیدواژه: رمانتیسم، طبیعت، عشق، هوشنگ ابتهاج، شعر معاصر

* دانشجوی دکترای ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد سیرجان، نویسنده مسئول

mohammadaminmohammadpour@yahoo.com

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۱۱/۰۹ - پذیرش نهایی: ۱۳۹۵/۰۶/۱۵

نگاه شاعرانه به دنیای درون و برون با نگاه عادی متفاوت است. در پرتو این نگاه، هستی صاحب حیات بی‌انتها می‌شود و شور و حال از تمام مظاهر طبیعت فوران و خود را نمایان می‌کند. آثاری که رنگ و بوی رمانتیک دارد، از احساس عمیق و تلطیف‌شده شاعر برخاسته است. پیروان رمانتیسم معتقدند که این مکتب ادبی زمینه آزادی خلاقیت ذهنی و روحی بشر را فراهم می‌کند و بدین طریق به او یاری می‌رساند که با نیروی خلاق و تخیل خود، به بیان شورانگیز و آرمان‌گرایانه درون‌مایه‌هایی دست می‌یابد که در تمام دوره‌های زندگی بشر، مهم و مفید بوده است.

مکتب رمانتیسم در اروپا با خصوصیات نظیر طبیعت‌ستایی، احساس‌گرایی، غم و اندوه، تخیل، فردگرایی، عشق، کودکی و خاطرات گذشته و درهم شکستن ساختار کهن کلاسیک و... همراه است و در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم در کشورهای انگلستان، آلمان، فرانسه و به تبع آن در برخی از کشورهای دیگر به وجود آمد که به طور گسترده‌ای بر تمامی ادبیات ملل دیگر تأثیرگذار بود. در ایران نیز بعد از انقلاب مشروطیت، تأثیرات رمانتیسم اروپایی شاعرانی را با ویژگی‌های سبکی خاص به وجود آورد. از جمله نیما، گلچین گیلانی، فروغ فرخزاد، نادر نادرپور و... اما می‌توان ریشه بعضی از ویژگی‌های این مکتب را به نوعی در شرق جست‌وجو کرد؛ به گونه‌ای که در بین سبک‌های کهن فارسی، سبک عراقی بیشترین شباهت را با مکتب رمانتیسم اروپایی از نظر تخیل، احساس‌گرایی، عشق، غم و اندوه و درون‌نگری - که از مهم‌ترین ویژگی‌های رمانتیسم است - دارد.

«ادبیات رمانتیک برخلاف کلاسیک، که بیشتر به عقل تکیه دارد، متکی به شور و احساس و تخیل است» (ر.ک: ولک، ۱۳۷۷: ۷۸). «اساس بینش و ادراک رمانتیک، عنصر شخصی و فردی است» (زرین‌کوب، ۱۳۶۹، ج ۲: ۴۵۴). «هنر کلاسیک محدود و متناهی را تصویر می‌کند؛ هنر رمانتیک نامحدود و لایتناهی را در نظر دارد» (فورست، ۱۳۷۵: ۱۰). این مکتب دو شاخه فردی و احساسی دارد؛ پرداختن به عوالم شخصی و اجتماعی، و انعکاس وقایع جامعه و تلاش برای تغییر اجتماع.

از درون مایه‌های اولیه اشعار رمانتیسم این بود که احساسات را بر عقل برتری می‌داد و یا بیشتر حزن و اندوه خود را در شعر نمایان می‌کرد؛ همچنین علاقه به طبیعت بکر و وحشی از ویژگی‌های آشکار نویسندگان این مکتب بود.



ادبیات رمانتیک، مکتب ابتکار و خلاقیت است و بر آزادی تعبیر و پرداختن به عشق، عاطفه و احساس تأکید دارد. تلازم مکتب رمانتیک با بیان احساسات سبب شده است که وردزورث شعر را «جوشش خود انگیخته احساسات پرتوان معرفی کند» (شپرد، ۱۳۷۵: ۳۵) و ویکتور هوگو رمانتیسم را مکتب آزادی هنر معرفی می‌کند. هنرمند رمانتیک برای خواهش‌ها و احتیاجات روحی خود اهمیت بسیار قائل است و آنچه به وی الهام می‌بخشد، عشق و علاقه است. این علاقه باید آزاد باشد، دل باید بی‌قید و بند سخن بگوید و بی‌قید و شرط فرمان براند. با این حال موضوعات مهم آن عبارت‌اند از: «طبیعت، عشق، حزن و اندوه، مرگ، غربت و تنهایی» (الحاوی، ۱۹۹۸: ۲۰۷). ادبیات فارسی پیش از ظهور مکتب رمانتیسم بسیاری از اصول آن را مبنای آفرینش‌های ادبی خود قرار داده بود و به دنبال ظهور این مکتب در غرب از آن تأثیر پذیرفت؛ چراکه زمینه قرابت فراوانی با آن داشت،

پیشینه تحقیق

پیش از این در دو مقاله «واکاوی رمانتیسم جامعه‌گرا در اشعار هوشنگ ابتهاج و محمد الفیتوری» و «رمانتیسم و مضامین آن در شعر معاصر فارسی» جنبه‌ای از شعر این شاعر تا حدی بررسی شده است؛ اما از آنجا که در مورد این مکتب و جلوه‌های آن در شعر وی تاکنون تحقیق مستقلی صورت نگرفته است، در این مقاله پس از بیان اصول مکتب رمانتیسم، با روش تحلیل محتوا و ذکر شواهد شعری به شناخت این گستره از شعر او پرداخته می‌شود.

بحث

امیر هوشنگ ابتهاج متخلص به ا.ه. سایه متولد ۱۳۰۶، یکی از چهره‌های برجسته شعر معاصر ایران است. در سال ۱۳۲۵ مجموعه «نخستین نغمه‌ها» را، که شامل اشعاری به شیوه کهن است، منتشر کرد. سایه پس از انتشار این مجموعه به تهران آمد و شعرهایش در قلمروی وسیع‌تر و با گرایش‌های تغزلی و اجتماعی بر صدر دفترها و مجموعه‌ها و محافل ادبی قرار گرفت. شعرهایی چون «سراب» با مضمونی از تغزل و بیان احساسات و عواطف فردی، واقعی و طبیعی. مجموعه «سیاه مشق» که



پس از «سراب» منتشر شد و شعرهای سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۹ شاعر را در بر می‌گیرد.

«وقایع سیاسی در نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ سایه را از اشعار صرفاً عاطفی و احساسی جدا کرد و سبب شد که با حفظ شیوه خاص خود، بیشتر به انگیزه‌های اجتماعی در اشعارش پرداخته و با جریان تازه و دلفریب و چشم‌انداز رمانتیسم پیوند یابد» (ر.ک: عابدی، ۱۳۷۷: ۱۷۵). سایه با کتاب شبگیر خود که حاصل سال‌های پرتب‌وتاب پیش از سال ۱۳۳۲ است، به شعر اجتماعی روی آورد. مقایسه دو دفتر «سراب» و «شبگیر» تحول سایه را از رمانتیسم فردی به اجتماعی به نحو بارزی نشان می‌دهد. «از دیگر مجموعه شعرهای او می‌توان به زمین، چند برگ از یلدا، تا صبح شب یلدا، یادگار خون سرو و تاسیان اشاره کرد» (همان: ۱ و ۲). مهم‌ترین زمینه‌های اندیشه‌های رمانتیکی در اشعار هوشنگ ابتهاج عبارت‌است از: عشق، غم و اندوه، یادکرد مرگ، حدیث نفس، وطن، طبیعت‌گرایی، امید و آرمان‌گرایی. با توجه به مسائل اجتماعی و زمینه‌های فکری و اندیشه‌ای ابتهاج، این نوع نگاه و شیوه بیان رمانتیک او ویژه است.

به طور کلی اصول زیر بر مکتب رمانتیسم حاکم است:

۱. «آزادی؛ هنرمند رمانتیک برای خواهش‌ها و احتیاجات روح خود اهمیت بسیار قائل است.
 ۲. شخصیت؛ هنرمند از طریق فرمانروایی «من» خواهش‌های دل و رنج‌های روح را بیان می‌دارد.
 ۳. هیجان و احساسات؛ در روح آدمی احساس بیشتر از اندیشه و آرزو بیش از حقیقت نفوذ دارد.
 ۴. گریز و سیاحت؛ آزرده‌گی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاها یا زمان‌های دیگر.
 ۵. کشف و شهود؛ رمانتیسم نوعی «درون‌بینی» مبالغه آمیز است.
 ۶. افسون سخن؛ کلمه عبارت است از سخن و سخن خداست» (ر.ک: سید حسینی، ۱۳۷۶: ۱۷۹-۱۸۰).
- رمانتیسم در ایران «در اواخر دوره مشروطه و حدود سال ۱۳۰۰ با اشعار عشقی و به خصوص افسانه نیما شروع شده و اوج آن در دهه سی است» (زرقانی،



۱۳۸۳: ۲۱۷-۲۱۸). این دهه یکی از مهم‌ترین دوره‌های شعر رمانتیک فارسی است و شاعران این دوره بیشتر احساسات و هیجان عاطفی خود را به تصویر می‌کشیدند و فضای رمانتیک خاصی را بر شعر خود حاکم می‌کردند. این جریان در دوره مورد مطالعه ما به یکی از جریان‌های مهم و مطرح شعر فارسی تبدیل شد و شاعرانی چون فریدون توللی، نادر نادرپور، هوشنگ ابتهاج، فریدون مشیری و ... آثار خود را به این شیوه و شکل سرودند. از این رو بررسی ویژگی‌های رمانتیسم در اشعار هوشنگ ابتهاج، موضوع نوشتار حاضر است.

رمانتیسم فردی

در این ویژگی شعرهای رمانتیک، به پیوند موضوع شعر با خود شاعر و احساسات شخصی او تأکید می‌شود. استفاده مکرر از ضمیر «من»، «م»، «ام» در اشعار، گواه این معنی است، البته این «من» گاهی بدل از «ما» و بیانگر پدیده‌ای سیاسی و اجتماعی است که بهترین حالت خود و مردم را بیان می‌دارد. در رمانتیسم فردی، شاعر احساسات فردی از قبیل عشق، غم، کامیابی‌ها و ناکامی‌های خود را در قالب شعر بیان می‌کند.

طبیعت‌گرایی

«یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ادبیات رمانتیک ایران عبارت بود از بازنمایی احساسات انسانی در طبیعت و حذف فاصله‌های مرسوم در سنت کلاسیک که میان عواطف انسانی و طبیعت جدایی می‌انداخت» (جعفری، ۱۳۸۶: ۱۹۶-۲۶۰). اندیشه رمانتیک نیز در دو جهت باز گشوده می‌شود: نخست «نسخه اصلی درونی است که شعر را مبنای زبان و سپس مبنای جامعه می‌سازد و دوم اینکه باعث اتحاد این اصل با زندگی و تاریخ می‌شود» (مختاری، ۱۳۷۸: ۱۰۴).

طبیعت تبلور رابطه بی‌واسطه‌ای است که انسان با همه نمودهای حضورش در آن متجلی شده است. طبیعت‌گرایی یکی از جلوه‌های بسیار مهم گرایش رمانتیک است. ابتهاج شاعری است که طبیعت از بارزترین ویژگی شعرهایش به شمار می‌رود. در شعر او میل به طبیعت از دو چشم‌انداز بررسی می‌شود؛ از یک سو اجزا و عناصر

طبیعت همچون کوه، رود و دریا تا ابر، باران، درخت، جنگل و ... به وفور در آن دیده می‌شود و از سوی دیگر، طبیعت با درون وی پیوند خورده و شاعر دردهای روحی و ذهنیت خود را با بهره‌گیری از طبیعت به تصویر می‌کشد. نگاه ابتهاج به طبیعت یک نگاه درون‌گرایانه است و او طبیعت را نه آن‌گونه که هست، بلکه آن‌طور که می‌خواهد، می‌بیند و مجسم می‌کند.

«صبح می‌خندد و باغ از نفس گرم بهار / می‌گشاید مژه و می‌شکند مستی خواب / آسمان تافته در برکه و زین تابش گرم / آتش انگیخته در سینه افسرده آب» (ابتهاج، ۱۳۹۰: ۱۳).

«جنگل سرسبز در حریق خزان سوخت / خیره بر او چشم خون‌گرفته خورشید / دامن دشت از غبار سوخته پر شد / مرغ شب از آشیانه پر زد و نالید» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۲۸).

در شعر مرجان، چنانکه از عنوان آن پیداست، موضوع تازه و بی‌سابقه، مجال بروز یافته است. ابتکار موضوع که به سنگی در زیر امواج آب توجه داشته و برای آن حیات قائل شده، نهفته است. همچنین احوال زندگی سنگ در زیر آب‌های بی‌کران به تصویر کشیده شده و تنهایی غم‌آور مرجان در ژرفای تاریکی دریا با کلمات و ترکیبات مؤکد، پررنگ‌تر و قوی‌تر بیان شده است. ظرافت تخیل و رقت عاطفه شاعر در حالات و عوالمی که برای سنگ اندیشیده تجسم یافته و برای این منظور از کلماتی اندک در جملاتی کوتاه، موجز و زیبا و در قالب تصویرهایی گویا استفاده کرده است: «سنگی است زیر آب / در گود شب گرفته دریای نیلگون / تنها نشسته در تک آن گور سه‌مناک / خاموش مانده در دل آن سردی و سکون... / بسیار شب که ناله برآورد و کس نبود / کان ناله بشنود / بسیار شب که اشک برافشانند و یاهه گشت / در گود آن کبود / سنگی است زیر آب، ولی آن شکسته سنگ / زنده‌ست، می‌تپد به امیدی در آن نهفت / دل بود اگر به سینه دلدار می‌نشست / گل بود اگر به سایه خورشید می‌شکفت» (ابتهاج، ۱۳۸۸: ۱۰۹ و ۱۱۰).

هیچ شاعری در زبان فارسی مرجان را این‌گونه به تصویر نکشیده و درباره آن نیندیشیده است. زبان روشن ابتهاج همه تصورات، احساسات و دریافت‌های این سنگ را به روشنی نمایان کرده است. اشعار وی به سبب آنکه زادگاه او رشت و شمال ایران است، رنگی محلی از دریا و جنگل و متعلقات آن دارد؛ از این رو شعر «بانگ دریا» که



معنای ژرف خود را از کشاکش امواج و سینه گسترده دریا یافته، نمونه‌ای از این اشعار است.

«سینه باید گشاده چون دریا/ تا کند نغمه‌ای چو دریا ساز/ نفسی طاقت آزموده
چو موج/ که رود صد ره و برآید باز/ تن طوفان کش شکینده/ که نفرساید از نشیب و
فراز/ بانگ دریادلان چنین خیزد/ کار هر سینه نیست این آواز...» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۱۵ و ۱۱۶).

عشق

عشق، بی‌واسطه‌ترین رابطه انسان با انسان و زیباترین نمود یگانگی و هماهنگی است؛ از این روست که هرچه در جان آدمی هست، موضوعی برای شعر عاشقانه می‌شود. در اشعار عاشقانه شاعر از احساسات و عواطفی سخن می‌گوید که به زندگی رنگ دیگری می‌دهد؛ بدین ترتیب می‌توان شاعران را عاشقانی نامید که هرچه در وجود خود از عشق به زندگی، طبیعت، آدمی و همه کاینات دارند، در شعر خود منعکس کرده و دیگران را با عواطف و احساسات خود شریک می‌کنند.

از شعرهای عاشقانه ابتهاج، شعر «آشناسوز» از مجموعه «سراب» است که شاعر در آن از خواهش‌های عاشقانه خود سخن گفته، در پی وصال معشوق است تا با پیوستن به او، که هر دو چون سایه‌های تنهایی هستند، به تکامل برسند.

«چرا پنهان کنم؟... عشق است و پیداست/ درین آشفته اندوه نگاهم/ تو را می‌خواهم- ای چشم فسونبار!- / که می‌سوزی نهران از دیرگاهم.»

در شعر «گریز» جدایی عاشق و معشوق از همدیگر و داستان سرگشتگی‌هایشان که با تلخی به پایان می‌رسد، بیان شده است؛

«اینک من و توایم دو تنهای بی‌نصیب/ هریک جدا گرفته ره سرنوشت
خویش/ سرگشته در کشاکش طوفان روزگار/ گم کرده هم‌چو آدم و حوا بهشت
خویش!» (ابتهاج، ۱۳۹۰: ۹۱).

ابتهاج در پاره‌ای از اشعارش به انواع رمانتیسم نیز توجه دارد. «فرار» یکی از این‌هاست که تأکید بر آن بیشتر است. فرار به رؤیا، فرار به گذشته و سرزمین‌های دوردست و فرار به تخیل و معشوق که انگیزه‌ای در وجود عاشق پدید می‌آورد. حتی



خطور یاد معشوق بر دل عاشق زیبایی و ذهنیت لطیف شاعرانه را به دنبال داشته و زمانه را با خود می یابد:

«تا تو با منی زمانه با من است / بخت و کام جاودانه با من است / تو بهار دلکشی و من چو باغ / شور و شوق صد جوانه با من است» (ابتهاج، ۱۳۸۱: ۷۱).

عشق در شعر ابتهاج پر از شور و سرشار از لطافت است:

«نشود فاش کسی آنچه میان من و تست / تا اشارات نظر نامه رسان من و تست / گوش کن با لب خاموش سخن می گویم / پاسخم گو به نگاهی که زبان من و تست / روزگاری شد و کس مرد ره عشق ندید / حالیا چشم جهانی نگران من و تست... / نقش ما گو ننگارند به دیباچه عقل / هر کجا نامه عشق است نشان من و تست / سایه ز آتشکده ماست فروغ مه و مهر / وه ازین آتش روشن که به جان من و تست» (همان: ۵۳-۵۴). در این سروده شاعر با بیان مقدمه ها و بهانه های گوناگون عشق را ستایش می کند. افزون بر این صدای معشوق و تأثیر آن بر دل عاشق نیز از ویژگی های مورد توجه در شعر است:

«ای عشق همه بهانه از تست / من خامشم این ترانه از تست / آن بانگ بلند صبحگاهی / وین زمزمه شبانه از تست / من انده خویش را ندانم / این گریه بی بهانه از تست... / من می گذرم خموش و گمنام / آوازه جاودانه از تست» (همان: ۷۵).

ابتهاج معنایی متعالی به عشق می بخشد که از دیدگاه وی موهبتی است که در سراسر شعرش جریان دارد:

«پیش رخ تو، ای صنم! کعبه سجود می کند / در طلب تو آسمان جامه کبود می کند / حسن ملایک و بشر جلوه نداشت این قدر / عکس تو می زند در او حسن نمود می کند... / در دل بینوای من عشق تو چنگ می زند / شوق به اوج می رسد، صبر فرود می کند... / عطر دهد به سوختن، نغمه زند به ساختن / وه که دل یگانه ام کار دو عود می کند» (ابتهاج، ۱۳۸۱: ۱۲۰). این موهبت متعالی در شعر «چشمی کنار پنجره انتظار» نیز نمود دارد:

«ای دل، به کوی او ز که پرسم که یار کو / در باغ پر شکوفه، که پرسد بهار کو / نقش و نگار کعبه نه مقصود شوق ماست / نقشی بلندتر زده ایم آن نگار کو / جانا، نوای عشق خموشانه خوشترست / آن آشنای ره که بود پرده دار کو» (همان: ۸۵).



ابتهاج در شعر «آینه در آینه» تصاویر عشق را به خدمت گرفته، سماعی عارفانه را توصیف کرده است:

مژده بده، مژده بده، یار پسندید مرا / سایه او گشتم و او برد به خورشید مرا /
جان دل و دیده منم، گریه خندیده منم / یار پسندیده منم، یار پسندید مرا» (همان: ۱۰۵)
و عشق در نگاه ابتهاج جایگاه والای خود را می‌یابد:
«عشق شادی است، عشق آزادی است / عشق آغاز آدمی زادی است... / عشق شوری ز خود فزاینده است / زایش کهکشان زاینده است» (همان: ۲۸۲).

غم و اندوه

گزارش احساسات و عواطفی چون غم و اندوه که با زبانی صمیمی، روان و دل‌نشین از دغدغه‌هایمان سخن می‌گوید، حسب‌حال‌نویسی نام دارد که بیشتر حوادث مهم و موردتوجه در زندگی گذشته نویسنده را بیان می‌کند.

غم و اندوه گاه از هجران معشوق، دوری از وطن و مرگ عزیزان، و گاه نیز از ناکامی‌ها، شکست‌ها و یا غم افراد جامعه و دیگران نشئت می‌گیرد. ابتهاج غم و اندوه خود و جامعه را به گونه‌ای بیان می‌دارد که خواننده را با خود هم‌دل می‌کند. این احساس بیشتر از غم افراد جامعه ابراز می‌شود و شاعر را نیز در غم فرومی‌برد:
«نمی‌دانم چه می‌خواهم بگویم / زبانم در دهان باز، بسته است / در تنگ قفس بازست و افسوس / که بال مرغ آوازم شکسته است» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۵۳).
اوج غم و اندوه ابتهاج در «هفتمین اختر» است و او خود را «هفتمین اختر این صبح سیاه» می‌داند:

«ای دریغا چه گلی ریخت به خاک!! چه بهاری پژمرد! / چه دلی رفت به باد! / چه چراغی افسرد!... / آخر این صبحدم خون‌آلود / آمد آن خنجر بیداد فرود / شش ستاره به زمین درغلتید / شش دل شیر فروماند از کار / شش صدا شد خاموش... / بانگ خون در دل ریشم برخاست / پر شدم از فریاد / هفتمین اختر این صبح سیاه / دل من بود که بر خاک افتاد...» (همان: ۱۴۸ - ۱۵۰).

در شعر رمانتیک، غم و اندوه، فردی و شخصی است و شاعر چنان در بند «من» شخصی خویش گرفتار شده، که نمی‌تواند هیچ چیز را خارج از چهارچوب تنگ خود تصور کند؛ چنانکه می‌گوید:



«شب آمد و دل تنگم هوای خانه گرفت / دوباره گریه بی طاقتم بهانه گرفت / شکیب درد خموشانه ام دوباره شکست / دوباره خرمن خاکسترم زبانه گرفت / نشاط زمزمه زاری شد و به شعر نشست / صدای خنده فغان گشت و در ترانه گرفت... / امید عافیتم بود روزگار نخواست / قرار عیش و امان داشتم زمانه گرفت» (ابتهاج، ۱۳۸۱: ۸۷-۸۸).

افزون بر این، یاد و خاطره شهیدان و جاماندن از قافله انسان های متعالی و مبارز او را به شکلی دیگر در غم و اندوه و تنهایی فرومی برد؛ آنجا که می گوید:

«با این غروب از غم سبز چمن بگو / اندوه سبزه های پریشان به من بگو / اندیشه های سوخته ارغوان بین / رمز خیال سوختگان بی سخن بگو» (ابتهاج: ۱۳۹۰: ۲۱۳).

«نه لب گشایدم از گل، نه دل کشد به نبید / چه بی نشاط بهاری که بی رخ تو رسید! / نشان داغ دل ماست لاله ای که شکفت / به سوگواری زلف تو این بنفشه دمید... / به یاد زلف نگونسار شاهدان چمن / بین در آینه جویبار گریه بید» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۲۳۰).

یادکرد مرگ

در نگاه ابتهاج مرگ و یادکرد آن با مرگ اندیشی شاعران احساسی رمانتیک، تفاوت بنیادین دارد. مرگ اندیشی شاعران، یأس و ناامیدی، فرار از هستی و پایان یافتن تمام آرمان هاست؛ درحالی که مرگ در شعر ابتهاج، چنانکه در نمونه های اشعار خواهیم دید، تفسیر دیگری داشته و دریچه ای است که امید دیگری را بر او می گشاید. شفیع کدکنی در توصیف فضای یأس آلود دهه سی می گوید: «در نتیجه همین حس و مضمون مرگ و یأس، در کنار آن مضمون دیگری رشد کرد و آن پناه بردن به افیون و مستی و گریز از هوشیاری و ستیز و مبارزه است... اندک اندک مضامین و تمهایی از قبیل ستایش میخانه و می و پناه بردن به افیون رواج یافت و بسیاری از شاعران این نسل در غبار گم شدند» (شفیع کدکنی، ۱۳۸۳: ۶۱). در مجموعه «چند برگ از یلدا» شاعر می کوشد به واقعیات اجتماعی و سیاسی توجه بیشتری نشان دهد. «در اشعار این مجموعه نیز رگه هایی از رمانتیسم قابل تشخیص است» (حسین پور چافی، ۱۳۸۴: ۱۷۹)؛ مانند «بوسه» که در آن، شاعر مفاهیم



سیاسی و انقلابی همچون لبخندزدن مردان به هنگام مرگ را به گونه رماتیک زیر به تصویر کشیده است:

«گریه‌اش افتاد در من بی‌امان / در میان اشک‌ها، پرسیدمش / «خوش‌ترین لبخند چیست»؟ / شعله‌ای در چشم تاریکش شکفت / جوش خون در گونه‌اش آتش فشاند / گفت «لبخندی که عشق سربلند / وقت مردن بر لب مردان نشاند» / من ز جا برخاستم بوسیدمش» (ابتهاج، ۱۳۹۰: ۸۹).

او مرگ مردان مرد را نتیجه سنگین‌شدن و شیرینی‌شان می‌داند که به ناچار باید درخت زندگی را رها کنند. دلاورمردان عرصه نبرد که با لبخند به استقبال مرگ رفتند، الهام بخش ابتهاج برای ارائه تصویری دوست‌داشتنی و جاودانه از مرگ هستند:

«و هنگامی که یاران / با سرود زندگی بر لب / به سوی مرگ می‌رفتند / امیدی آشنا می‌زد چو گل در چشمشان لبخند / به شوق زندگی آواز می‌خواندند / و تا پایان به راه روشن خود باوفا ماندند» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۴۵).

حدیث نفس

در حسب حال، شاعر حالات و احساسات خویش را بیان می‌کند و با زبانی صمیمی، روان و دل‌نشین از دغدغه‌هایی که درباره خود دارد، سخن می‌گوید. بیشتر نیز از حوادث مهم و مورد توجه در زندگی گذشته صحبت می‌کند. ابتهاج نیز پس از کوتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به تدریج بر درون‌گرایی خود افزوده و با بازگشت به درون خود، شکل بیانی او حالت حدیث نفس به خود گرفته‌است. روی آوردن به حدیث نفس به این دلیل است: آنان که از نسل نور بودند، رفته‌اند و آنان که از نسل ظلمت‌اند، آن‌چنان در ظلمت و تیرگی گرفتار شده‌اند که دیگر کسی حتی صدای آنان را نمی‌شنود چه رسد به درک کردنشان؛ از این رو شاعر می‌گوید:

«ما از نژاد آتش بودیم / همزاد آفتاب بلند، اما / با سرنوشت تیره خاکستر / عمری میان کوره بیداد سوختیم / او چون شراره رفت / من با شکیب خاکسترم ماندم / کیوان ستاره شد / تا بر فراز این شب غمناک / امید روشنی را / با ما نگاه دارد / کیوان ستاره شد / تا شب گرفتگان / راه سپیده را بشناسند... / من در تمام این شب یلدا / دست امید خسته خود را / در دست‌های روشن او می‌گذاشتم / من در تمام این شب یلدا /



ایمان آفتابی خود را/ از پرتو ستاره او گرم داشتم/ کیوان ستاره بود/ با نور زندگانی می‌کرد/ با نور درگذشت/ او در میان مردمک چشم ما نشست/ تا این ودیعه را/ روزی به صبحدم بسپاریم» (همان: ۱۸۴ - ۱۸۶).

رمانتیسم اجتماعی

وقایع و تب و تاب‌های سال‌های حکومت پهلوی، گرایش به رمانتیسم اجتماعی را در اشعار و برخی آثار گسترده‌تر کرد. هوشنگ ابتهاج یکی از شاعرانی بود که وقایع سیاسی - اجتماعی (به ویژه حوادث دهه سی) سبب شد به اجتماع و مردم روی آورد، در نتیجه بسیاری از پایه‌های اندیشه و زبان وی در این تحول سبک، تغییر یافت؛ به گونه‌ای که با مقایسه آثار قبل و بعد از تحول او، می‌توان پاره‌ای از ویژگی‌های فکری و زبانی او را همچون نگرش به مرگ، ارزش‌ها، لغات کلیدی، سمبل و ... در تقابل با هم یافت. این تقابل از تحول اساسی حکایت می‌کند؛ تا آنجا که می‌توان این شاعر را یکی از سردمداران تغییر سبک از رمانتیسم فردی به اجتماعی، در دوره خود دانست.

مقایسه دو دفتر «سراب» و «شبگیر» این تحول رمانتیسمی را به خوبی نشان می‌دهد.

رمانتیسم جامعه‌گرا حاصل فاصله‌گرفتن شاعران از جریان رمانتیسم فردی و عاشقانه و نزدیک شدن آن‌ها به جریان سمبولیسم است. رمانتیسم در ذات خود بر ویژگی‌هایی چون احساس‌گرایی، تخیل و رؤیاپردازی، درون‌نگری، غم‌گرایی، عشق و فردگرایی مبتنی است. حال اگر شاعری رمانتیک بخواهد با این ویژگی‌ها به محیط، اجتماع و ملت، میهن، مردم و مقولاتی از این قبیل توجه نشان داده و از آنها در شعر خود سخن بگوید، نوعی رمانتیسم که به رمانتیسم جامعه‌گرا تعبیر می‌شود را شکل خواهد داد. اگر «رمانتیسم فردگرا بر خیال و احساسات متکی است» (ترحینی، ۱۹۹۵: ۱۴۵)، در مقابل، رمانتیسم جامعه‌گرای ابتهاج با نزدیک‌شدن به مسائل اجتماعی و درون‌مایه‌هایی که به کار می‌گیرد، شهرت دارد. در این میان، آنچه برای شاعر اهمیت دارد نه شکل و جنبه‌های ادبی و بلاغی، بلکه مضمون است؛ از این رو لغاتی به کار می‌گیرد که مأنوس، مألوف و به زندگی انسان نزدیک باشد؛ بنابراین وسواس و متانتی که در رمانتیسم فردگرا مورد توجه است، رو به سستی می‌رود. ابتهاج رمانتیسم را در



زمینه مبارزه، سیاست و عشق به آزادی و انقلاب به کار می‌گیرد و همت خود را به اعتراض سیاسی و عمل اجتماعی معطوف می‌دارد. شعر شاعر رمانتیک جامعه‌گرا، به سبب رسواکردن زمانه نابسامان، و آشکارکردن مضامین ممنوعه طرفدارانی پیدا کرد؛ در نتیجه رمانتیسم جامعه‌گرا ضرورتی برای اجتماع به‌شمار آمد و ادبیات را به عرصه اجتماع و سیاست وارد کرد.

در آمیختن رمانتیک با ادبیات انقلابی و پویا، از ویژگی‌های شعر شاعر است. در نتیجه از این زمان به بعد است که سایه، بیان عواطف و احساسات انسانی را از عواطف فردی و شخصی مهم‌تر می‌داند. پرداختن به مضامینی چون، توجه به فقر، فساد و نابرابری‌های اجتماعی، عشق در مبارزه، ذهنیت غنایی به مسائل اجتماعی و امید و آرمان‌گرایی، این دسته از اشعار سایه را در گروه رمانتیسم اجتماعی قرار می‌دهد.

ناسیونالیسم

ناسیونالیسم یا ملت‌باوری با آگاهی متعلق به ملت، نوعی اطلاع جمعی است که آن را آگاهی ملی می‌خوانند. این مکتب حس وفاداری و شور و دل‌بستگی افراد به عناصر تشکیل‌دهنده ملت (نژاد، زبان، ادبیات، سنت‌ها، عادات، ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی و به طور کلی فرهنگ) را پدید می‌آورد که گاه بزرگداشتی مبالغه‌آمیز از آن‌ها را موجب می‌شود (ر.ک: آشوری، ۱۳۸۴: ۳۱۹). البته با استفاده نمادین از عناصر پدیده‌های اقلیمی، افکار، عقاید و عواطف خود را بیان می‌کند؛ به نقل و نقد مسائل اجتماعی و فرهنگی زمانه خویش می‌پردازد و این‌چنین در شعر «زمین» با سرزمین مادری به مغالزه می‌نشیند:

«ای مادر، ای زمین، / امروز این منم که ستایشگر توام / از تست ریشه و رگ و خون و خروش من / فرزند حق‌گزار تو و شاکر توام / بس روزگار گشت و بهار و خزان گذشت / تو ماندی و گشادگی بی‌کرانه‌ات / طوفان نوح هم نتوانست شعله کشت / از آتش گداخته جاودانه‌ات» (ابتهاج، ۱۳۹۰: ۸۲-۸۳). شاعر در این سروده احساس خود را به منطقه زندگی خود و فرهنگ عامه مردم بیان می‌دارد. وطن‌دوستی و دفاع از آن یکی از ویژگی‌های مهم ادبیات رمانتیک است.



«نخستین ویژگی رمانتیسم در ایران در به کار بردن مضامینی چون وطن دیده می شود» (زرین کوب، ۱۳۵۸: ۲۳).

وطن در اشعار سایه با مفاهیم آزادی و اجتماع پیوند خورده است. زیباترین تصویر ابتهاج از وطن در شعر «سپیده» دیده می شود. در این شعر او هم گذشته وطن را در نظر داشته و هم حال آن را می بیند و وطن را سرای امیدی می یابد که همچنان زنده و پاینده است:

«ایران ای سرای امید بر بامت سپیده دمید/ بنگر کزین ره پر خون خورشیدی
خجسته رسید/ اگر چه دلها پر خون است شکوه شادی افزون است/ سپیده ما گلگون
است که دست دشمن در خون است/ ای ایران، غمت مرساد!/ جاویدان شکوه تو باد»

ذهنیت غنایی

رمانتیسم جامعه گرا در کنار احساسات، عشق ها و دردهای شخصی، از مشکلات محیط، رنج ها و غم های اجتماع و ملت خود غافل نمانده و به طور کامل از حد غنایی خود خارج نمی شود و پرده برداشتن از حقایق، هنری است که به آن دست می یازد.

هوشنگ ابتهاج نیز گوشه ای از جامعه نابسامانش را این گونه به تصویر می کشد:

«امشب هزار دختر همسال تو ولی/ خوابیده اند گرسنه و لخت روی خاک/
زیباست رقص و ناز سر انگشت های تو/ با پرده های ساز/ اما هزار دختر بافنده این
زمان/ با چرک و خون زخم سر انگشت هایشان/ جان می کنند در قفس تنگ کارگاه/
از بهر دستمزد حقیری که پیش از آن/ پرتاب می کنی تو به دامان یک گدا/ ...»
(ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۰۳-۱۰۶).

غمی بر تمام فضای اشعار ابتهاج حاکم است؛ اما از آنجا که غمی فردی و شخصی نیست، در مخاطب یأس ایجاد نمی کند؛ بلکه او را به تفکر وامی دارد تا شاید بتواند راهی به سوی تعالی فردی و اجتماعی یافته و به زندگی، تفسیر و معنایی دیگر ببخشد:

«درین سرای بی کسی، کسی به در نمی زند/ به دشت پر ملال ما پرنده پر
نمی زند/ یکی ز شب گرفتگان چراغ بر نمی کند/ کسی به کوچه سار شب در سحر



نمی‌زند.../ گذرگهی است پر ستم که اندرو به غیر غم/ یکی صلاهی آشنا به رهگذر
نمی‌زند» (ابتهاج، ۱۳۸۱: ۷۹).

و «حکایت از چه کنم سینه سینه درد اینجاست/ هزار شعله سوزان و آه سرد
اینجاست/ نگاه کن که ز هر بیشه در قفس شیری است/ بلوچ و کرد و لر و ترک و
گیله مرد اینجاست/ بیا که مسئله بودن و نبودن نیست/ حدیث عهد و وفا می‌رود نبرد
اینجاست.../ به روزگار شبی بی‌سحر نخواهد ماند/ چو چشم باز کنی صبح شب‌نورد
اینجاست/ جدایی از زن و فرزند سایه جان! سهل است/ تو را ز خویش جدا می‌کنند،
درد اینجاست» (همان: ۲۵۰).

توجه به فقر، فساد و نابرابری‌های اجتماعی

یکی از درون‌مایه‌های پرتکرار در این جریان، این است که شاعران به مظاهر
و پدیده‌های فساد، زشتی‌های موجود در جامعه و بیان نابرابری‌ها و نابسامانی‌های
اجتماعی توجه دارند. شاعر همانند رمان‌نویسی رمانتیک و در عین حال واقع‌گرا، سعی
می‌کند تا با یافتن سوژه و مضمونی اجتماعی، به گونه‌ای از چهره زشت و بیمار
اجتماع پرده برگیرد. این شاعر در این برهه از زمان سعی می‌کند به شعر خود رنگ
اجتماعی ببخشد؛ اما واقعیات جامعه بال‌های رمانتیک‌گرای شاعر را در بند نمی‌کند و
خیال و وجدانیات او را مسدود نمی‌سازد. واقعیات چیزی نیست که به طور کامل از
وجدان و خیال جدا شود. جریان رمانتیسیم جامعه‌گرا خارج از آن و یا متناقض با آن
نیست. هوسنگ ابتهاج با به تصویر کشیدن رنج و فقر انسان‌هایی که در اطراف او
زندگی می‌کنند، سعی دارد تا واقعیت اجتماع را نمود دهد:

«عشق من و تو؟... آه/ این هم حکایتی است/ اما در این زمانه که درمانده هر
کسی/ از بهر نان شب، دیگر برای عشق و حکایت مجال نیست» (ابتهاج، ۱۳۸۵:
۱۰۴).

یکی از مضامین دیگر، توجه به تبعیض و فاصله طبقاتی و بیان نابرابری‌های
اجتماعی است. ابتهاج نیز از این نابرابری رنج می‌برد و آن را در اشعارش بیان می‌کند:
«وین فرش هفت‌رنگ که پامال رقص توست/ از خون و زندگانی انسان گرفته
رنگ/ در تار و پود هر خط و خالش هزار رنج/ در آب و رنگ هر گل و برگش هزار
رنگ» (همان: ۱۰۴ - ۱۰۵).

طبیعت‌گرایی در قالب نمادپردازی

طبیعت‌گرایی و توجه به پدیده‌های طبیعی که در رمانتیسزم فردگرا مورد توجه است، در اشعار جامعه‌گرایی این شاعر نیز نمود دارد. ابتهاج گاه اشعار اجتماعی خود را به دامان طبیعت می‌برد و از عناصر آن به صورت نمادین بهره می‌جوید تا طبیعت را در اندوه ظلم و ستمی که بر ملتش روا می‌شود، شریک کند. به عبارتی دیگر، شاعر با نوعی احساس و عاطفه با طبیعت روبه‌رو می‌شود و خود طبیعت نیز برای او منشأ احساس و تأمل است. در حقیقت شاعر نوعی تعامل و رابطه متقابل را با طبیعت برقرار می‌کند.

وی در بیان مقصودش از جلوه‌های طبیعت بسیار بهره جسته است. در شعر «مرثیه جنگل» می‌سراید:

«امشب همه غم‌های عالم را خبر کن! / بنشین و با من گریه سر کن / گریه سر کن! / ای جنگل، ای انبوه اندوهان دیرین! / ای چون دل من، ای خموش گریه آگین! / ای جنگل، ای حیف! / همسایه شب‌های تلخ نامرادی! / در آستان سبز فروردین، درینا / آن غنچه‌های سرخ را بر باد دادی! / ای جنگل، ای هم‌راز کوچک خان سردار / هم‌عهد سرهای بریده / پر کرده دامن / از میوه‌های کال چیده / کی می‌نشیند درد شیرین رسیدن / در شیر پستان‌های سبزت»؟ (همان: ۱۵۸-۱۶۲).

میل به رمزگرایی در شعر ابتهاج در دهه سی و طی این جریان پدیدار شد. مناظر طبیعت برای این شاعر یک تداعی ساده نیست؛ زیرا گذشته از توصیف، مخاطب را به بیانی فکری و نمادین هدایت می‌کند. شب، باران، جنگل، تاریکی و... این واژگان یا نماد هستند و یا توانایی تبدیل شدن به نماد را در ذهن مخاطب داشته و در نشان‌دادن غنای اجتماعی اشعار سهم بسزایی دارند. شعر ارغوان یکی از ماندگارترین شعرهای ابتهاج است که شاعر در آن نماد پردازی کرده است. ارغوان در این شعر نماد هر آزادی‌خواه مبارزی است که در جهت تحقق عدل و داد می‌کوشد؛

«ارغوان شاخه هم خون جدامانده من / آسمان تو چه رنگ است امروز؟ / آفتابی است هوا؟ / یا گرفته است هنوز؟ / من در این گوشه که از دنیا بیرون است / آسمانی به سرم نیست / از بهاران خبرم نیست / آنچه می‌بینم دیوار است / آه، این سخت سیاه / آن چنان نزدیک است / که چو بر می‌کشم از سینه نفس / نفسم را بر می‌گرداند / ره چنان بسته که پرواز نگه / در همین یک قدمی می‌ماند / کورسویی ز



چراغی رنجور / قصه‌پرداز شب ظلمانی است / نفسم می‌گیرد / که هوا هم اینجا زندانی است... / ارغوان بیرق گلگون بهار / تو برافراشته باش / شعر خونبار منی / یاد رنگین رفیقانم را / بر زبان داشته باش / تو بخوان نغمه ناخوانده من / ارغوان، شاخه هم خون جدامانده من» (همان: ۳۳۰ - ۳۳۳).

عشق در مبارزه

جالب‌ترین بخش، مربوط به زمانی است که با وجود غم و درد و رنج، شاعر عشق را رها نمی‌کند و معتقد است که آدمی با مشکلات فراوانی روبروست؛ اما با وجود همه این موانع که همواره به حضور خود ادامه داده، عشق نیز مداوم است. بیداد و استبداد، و فقر و گرسنگی هر کدام مانع عشق است؛ اما دلیل روی نیاوردن آدمی به عشق نیست. بهترین توجیه آن است که انسان بدون عشق از آدمیت خود خلع می‌شود. تفکیک عشق و سیاست در شعر شاعر بدیهی است. اندیشه‌ای در سر دارد که از اندیشه تلاشگران راه انسانیت مایه می‌گیرد. شاعر از همین مردم معمولی است با این تفاوت که احساس او قوی‌تر است و مردم بیشتر مشکل عشق را به سود سیاست حل کرده‌اند. در شعر ابتهاج کمتر با مواردی روبه‌رو می‌شویم که عاشق و معشوق در وضع واحدی باشند، چه از نظر مادی و چه از جایگاه معنوی و چهره‌ای که از معشوق به نمایش می‌آید، بیشتر فردی است که نه در غم عاشق شریک و نه در شکست و پیروزی او سهیم است، نه تبلور رهایی است و نه هم‌سرنوشت عاشق. شاعر این نوع نگاه به عشق را به تصویر می‌کشد که در برابر اوضاع زمانه تاب نمی‌آورد. ابتهاج به طرز مبهمی به روابط عاشقانه می‌پردازد:

«دیربست گالیا! / هنگام بوسه و غزل عاشقانه نیست / هر چیز رنگ آتش و خون دارد این زمان... / روزی که گونه و لب یاران هم‌نبرد / رنگ نشاط و خنده گمگشته باز یافت / من نیز باز خواهم گردید آن زمان / سوی ترانه‌ها و غزل‌ها و بوسه‌ها / سوی تو عشق من» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۰۶).

ذهنیت، زبان و شیوه بیان غنایی شاعر در این‌گونه اشعار جلوه بیشتری

می‌یابد:

«و من از دور هم اکنون شوق ظفرمند شما را می‌توانم دید / که پرپر می‌زند در آرزوی بوسه لب‌هایتان بی‌تاب / و پنهان چهره می‌آراید از این خلوت سرای پرده امید /



و می خوانم از این لبخند بی آرام / که می آرد به من پیغام / سرودی هم برای فتح باید ساخت» (ابتهاج، ۱۳۷۰، ۴۵).

اینکه شاعر چقدر از روح احساسی خود بهره می گیرد و چه مقدار به واقعیت پرداخته و خود را در برابر اجتماع و جامعه متعهد و ملتزم می داند، البته التزام همیشه وجود دارد و خواهد بود؛ اما مراتب آن متفاوت است. التزام جانب مثبت و دو سویه شاعر و جامعه است. شاعر دریا را وصف می کند تا از آزادی انسان یا ژرفای وجود انسانی یا گستردگی تجربه های بشری تعبیر کند، بدون آنکه در دو حالت نهان و آشکار به این رابطه استوار و پنهان بین خود و دریا تصریح کند. در وجود انسان وجدان و خیال چیزی جدا از عقلانیت نیست و همواره کنار هم قرار می گیرند.

اگر به دقت به اشعار این شاعر نگاه کنیم، متوجه این مطلب خواهیم شد که صدای رمانتیک بودن هوشنگ ابتهاج در اشعار بیشتر به گوش می رسد. برای نمونه، وی زمانی که از شکنجه دوستان دربندش رنج می کشد، باز پای معشوقش را به میان می آورد؛ گویی وجود وی را در همه حال طلب می کند:

«در روی من نخند / شیرینی نگاه تو بر من حرام باد / بر من حرام باد از این پس شراب و عشق / بر من حرام باد تپش های قلب شاد / یاران من به بند / در دخمه های تیره و غمناک باغ شاه / در عزلت تب آور تبعیدگاه خارک / در هر کنار و گوشه این دوزخ سیاه / زودست گالیا! / در گوش من فسانه دلدادگی مخوان» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۰۵-۱۰۶).

امید

بررسی دیوان شاعر، نشان می دهد که امید و ناامیدی در کنار هم قرار می گیرد و این موضوع میراث رمانتیسم فردگراست؛ چراکه اظهار ملال از زندگی و مسئله مرگ طلبی یکی از درون مایه های اصلی رمانتیسم فردی است که رمانتیسم جامعه گرا از آن بی بهره نیست. جالب توجه است که در رمانتیسم فردگرا رنگ تیره از رنگ روشن برجسته تر است؛ اما در شعر این شاعر، امید غالب است و حتی آنجاکه از مرگ سخن می گوید، از این جهت سرشاد است که با مرگ خود به دیگران زندگی می بخشد. هوشنگ ابتهاج مرگ در میدان را مرگی بس شایسته و آن را معادل پیروزی می داند و می سراید:



«لیک دیگرى هم هست/ دردناک، اما شگرف و سرکش و مغرور/ مرگ مردان/ مرگ در میدان» (همان: ۱۰۱).

ابتهاج در سرود «ای فردا» از مجموعه «شبگیر» با خطاب قرار دادن «فردا» که از آن با تعبیر «سپیده گلگون» یاد می‌کند، تصویری از آینده روشن و امیدبخشی را بیان می‌کند؛ بنابراین با اندکی تأمل در می‌یابیم که شاعری با ذهنیتی کاملاً غنایی درباب مسئله‌ای سیاسی و اجتماعی سخن می‌گوید و به گونه‌ای با فردا و سپیده که نماد آزادی و انقلاب است هم صحبت می‌شود و گویی با معشوقی سپیده‌نام مغالزه می‌کند:

می‌خوانم و می‌ستایم پرشور/ ای پرده دل فریب رویا رنگ/ می‌بوسم ای سپیده گلگون.../ در سینه گرم توست ای فردا/ درمان امیدهای غم فرسود/ در دامن پاک توست ای فردا/ پایان شکنجه‌های خون‌آلود/ ای فردا ای امید بی نیرنگ...» (همان: ۷۲-۷۴).

و در شعر «سنگواره»:

«در خلوت غم‌آور مرجان/ بی‌های‌های گریه شبی نیست/ اما خروش وحشی دریا/ گم می‌کند درین شب طوفان/ فریادهای خسته او را.../ بس دیر ماندی ای نفس صبح/ کاین تشنه‌کام چشمه خورشید/ در آرزوی لعل شدن مرد/ و امروز زیر ریزش ایام/ خود سنگواره ایست ز امید...» (همان: ۱۳۲-۱۳۳).

و در شعر «من به باغ گل سرخ»:

«من به باغ گل سرخ/ در تمام شب سرد/ روشنایی را خواندم با آب/ و سحر را/ به گل و سبزه/ بشارت دادم» (همان: ۱۵۲).

آرمان‌گرایی

ابتهاج شاعر انقلاب، تلاش و مبارزه است. در سنت شعر فارسی همیشه بین واقعیت و حقیقت فاصله‌ای پرنشدنی احساس می‌شده است و شاعران در جست‌وجوی دنیایی آرمانی بوده‌اند، وی نیز مانند همه انقلابیون از یک سو آرمان‌گراست و برای رسیدن به دنیایی بهتر که برادری و برابری بر آن حاکم باشد، تلاش می‌کند. شعر رمانتیک نزاعی بین «آرمان‌گرایی» و «واقع‌گرایی» است. «در آرمان‌گرایی نه تنها از قطع رابطه با سنت فکری رسمیت‌یافته و باسابقه نشانی



نمی‌بینیم؛ بلکه هم آرمان‌گرایی و هم واقع‌گرایی پیامد جانبی فرآیند صنعتی شدن هستند و هرچند با هم بسیار در تضادند؛ ولی در واقع دو شیوه فکری همزادند» (لینکلینتر، ۱۳۸۵: ۷). آرمان‌گرایی همیشه در روح انسان‌های انقلابی وجود داشته و آن‌ها همیشه به دنبال تغییر و تحول شرایط موجود بوده‌اند. در حقیقت «رمانتیک‌های اجتماعی در جست‌وجوی جهان پاکی و معصومیت، جهان عدالت و آزادی و برابری بوده‌اند. این آرمان‌گرایی در پرشورترین شکل خود در صدد یافتن یا پی افکندن جامعه آرمانی بود» (جعفری، ۱۳۷۸، ۱۸۳). ابتهاج در جست‌وجوی جامعه بی‌طبقه است. جامعه آرمانی وی زمانی تحقق می‌پذیرد که در سایه آن عدالت برقرار شود و ظلم به پایان رسد.

اندیشه‌های جهان‌وطنی یکی دیگر از جلوه‌های آرمان‌گرایی ابتهاج است که در شعر او تجلی می‌یابد. او نه تنها آرزوی آبادی وطن خویش، بلکه آرزوی آن را دارد که روزی جهان به تمامی از زنجیر ستم آزاد شده، همه جهانیان طعم آزادی را بچشند و سراسر خاک آباد شود. به این ترتیب آرمان‌های شاعر با گسترش فراوان تمام دنیا را می‌گیرد و برای انسان، به دلیل انسان بودن و فارغ از رنگ، نژاد، ملیت و... دنیایی سراسر عدالت و انسانیت را آرزو می‌کند؛ دنیایی که در آن ارزش‌های انسانی حاکم باشد:

«تو در من زنده‌ای من در تو، ما هرگز نمی‌میریم / من و تو با هزاران دگر / این راه را دنبال می‌گیریم / از آن ماست پیروزی / از آن ماست فردا با همه شادی و بهروزی» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۴۵).

نتیجه‌گیری

ابتهاج نیز از جمله شاعرانی است که در پرداختن به خواش‌های درون و رنج‌های روحی و رمانتیسیم طبیعت، مهارت‌های زیادی دارد. شعر او از عناصر زیبایی طبیعت سرشار است. همچنین وی از دلدادگی‌های خود به معشوق سخن می‌گوید و گاه آن را با رمانتیسیم غم تلفیق نموده از هجران و بی‌وفایی یار ناله می‌کند. در رمانتیسیم فردگرا نیز گاه از «من» وجودی خویش سخن می‌گوید و گاهی سخن «من» را در قالب «ما» ریخته و از کل جامعه سخن می‌گوید. همچنین او از شاعران موفق در عرصه رمانتیسیم جامعه‌گراست. مهم‌ترین مسائلی که در رمانتیسیم



جامعه‌گرایی این شاعر بررسی می‌شود، توجه به فقر، فساد و نابرابری‌های اجتماعی، عشق در مبارزه، ذهنیت غنایی به مسائل اجتماعی، امید و آرمان‌گرایی است.

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۷)، **دانش نامه سیاسی ایران**، چاپ شانزدهم، تهران: مروارید.
- ابتهاج، هوشنگ (۱۳۸۱)، **سیاه مشق**، چاپ چهارم، تهران: کارنامه.
- _____ (۱۳۸۸)، **راهی و آهی**، چاپ چهارم، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۰)، **آینه در آینه (برگزیده شعر)**، به انتخاب محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ بیست‌وسوم، تهران: چشمه.
- _____ (۱۳۷۰)، **شبیگیر**، چاپ سوم، تهران: توس.
- الحاوی، ایلیا (۱۹۹۸)، **الرماتسیه فی الشعر العربی و العربی**، چاپ دوم، بیروت: دار الثقافة.
- ترحینی، فایز (۱۹۹۵)، **الادب، انواع و مذاهب**، چاپ اول، بیروت: دارالنجیل.
- جعفری جزی، مسعود (۱۳۸۶)، **سیر رماتیسیم در ایران از مشروطه تا نیا**، چاپ اول، تهران: مرکز.
- _____ (۱۳۸۷)، **سیر رماتیسیم در اروپا**، چاپ اول، تهران: مرکز.
- حسین‌پورچافی، علی (۱۳۸۴)، **جریان‌های شعری معاصر فارسی (از کودتا ۱۳۳۲ تا انقلاب ۱۳۵۷)**، چاپ اول، تهران: امیر کبیر.
- حقوقی، محمد (۱۳۷۷)، **مروری بر تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران**، چاپ دوم، تهران: قطره.
- خاکپور، محمد؛ اکرمی، میر جلیل (۱۳۸۹)، «**رماتیسیم و مضامین آن در شعر معاصر فارسی**»، فصلنامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه، دانشگاه یزد، دوره ۱۱، شماره ۲۱، صص ۲۲۵-۲۴۸.
- رسول‌نیا، امیرحسین؛ آقاجانی، مریم (تابستان ۱۳۹۱)، «**واکاوی رماتیسیم جامعه‌گرا در اشعار هوشنگ ابتهاج و محمد الفیتوری**»، نشریه ادبیات تطبیقی، دانشگاه کرمان، دوره ۳، شماره ۶، صص ۷۵-۹۴.
- زرقانی، سیدمهدی (۱۳۸۳)، **چشم‌انداز شعر معاصر ایران**، چاپ اول، تهران: ثالث.
- زرین‌کوب، حمید (۱۳۵۸)، **چشم‌انداز شعر نو فارسی**، چاپ اول، تهران: انتشارات توس.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹)، **نقد ادبی**، جلد ۲، چاپ چهارم، تهران: امیر کبیر.
- سیدحسینی، رضا (۱۳۷۶)، **مکتب‌های ادبی**، جلد ۱، چاپ یازدهم، تهران: نگاه.



- شپرد، آن (۱۳۷۵)، **مبانی فلسفی هنر**، ترجمه علی رامین، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۳)، **ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت**، چاپ دوم، تهران: سخن.
- عابدی، کامیار (۱۳۷۷)، **در زلال شعر: زندگی و شعر هوشنگ ابتهاج**، چاپ اول، تهران: ثالث.
- لنگرودی، شمس (۱۳۷۰)، **تاریخ تحلیلی شعر نو**، جلد ۲، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- لیلیان، فورست (۱۳۷۵)، **رمانتیسم**، ترجمه مسعود جعفری جزی، چاپ اول، تهران: مرکز.
- لینکلینتر، آندرو (۱۳۸۵)، **آرمان گرایی و واقع گرایی**، ترجمه لیلا سازگار، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
- مختاری، محمد (۱۳۷۸)، **هفتاد سال عاشقانه (تحلیلی از ذهنیت غنایی معاصر و گزینه شعر ۲۰۰ شاعر ۱۳۰۰-۱۳۷۰)**، چاپ اول، تهران: تیراژه.
- ولک، رنه (۱۳۷۷)، **مفهوم رمانتیسم در تاریخ ادبی**، ترجمه مجتبی عبدالله نژاد، چاپ اول، مشهد: محقق.